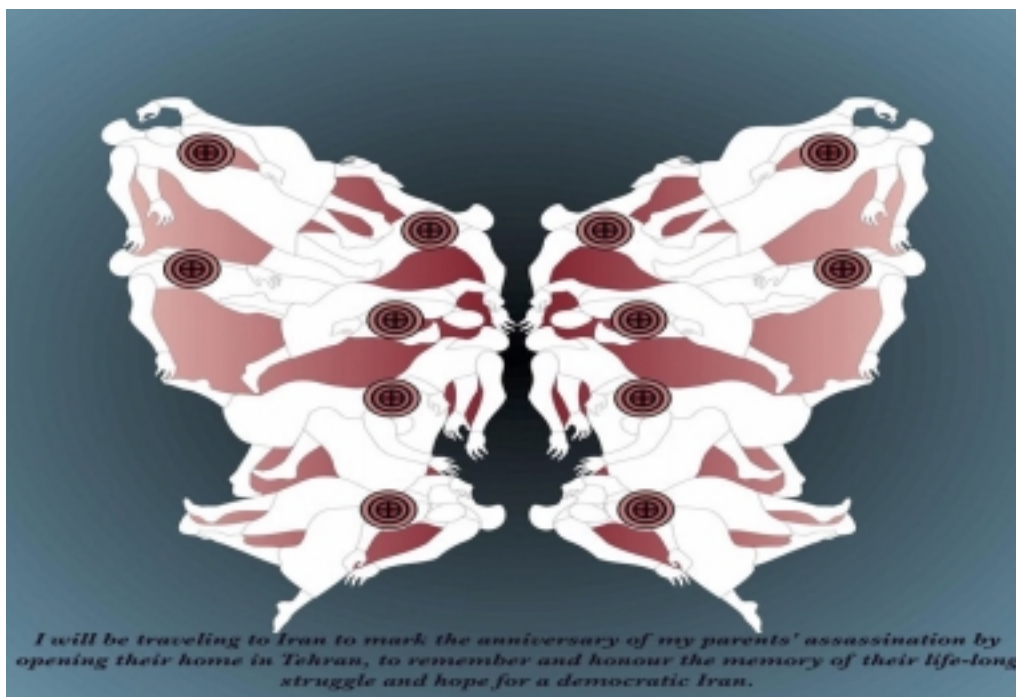
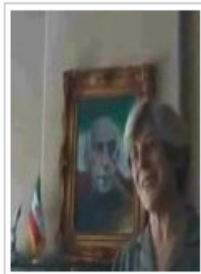


پیشکش به عاشقان ایران

به مناسبت سیزدهمین سالگرد به خون خفتگان نهضت ملی ایران
پروانه و داریوش فروهر



یکم آذر ماه سالگرد قتل داریوش و پروانه فروهر Zahra Banisadr



داریوش و پروانه فروهر



وقتی تقاضای کسب پروانه برای نهضت آزادی از طرف کمیسیون ماده 10 احزاب رد شد، در مصاحبه ای با بی بی سی گفت که حزب او از سال ها پیش تأسیس شده و نیاز به پروانه نداد - «صدور پروانه هم تقاضا نخواهم کرد. خودمان را بنا بر پیشینه 44 ساله که به هنگام هم، حزب به ثبت رسیده است حزبی قانونی می دانیم و در عمل همه امتیازها را برای خودمان می شناسیم و کوشش می کنیم، کاری به این نداریم که سردمداران جمهوری اسلامی چه قرار و مدارهایی پیش خودشان نهاده اند».

داریوش فروهر اعتقادی به این که جمهوری اسلامی بتواند اعتبار مردمی کسب کند نداشت و خودکامگی را بزرگترین مشکل نظام ایران می دانست. ولی وقتی آقای رفسنجانی برای اولین بار به ریاست جمهوری رسید درباره کابینه او گفت: «کابینه حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی را که با جنجال بسیار از سوی رسانه های همگانی داخلی و بیشتر خارجی کابینه فن سالار نامیده شده است و خود ایشان هم کابینه کار خوانده اند، قادر به حل مشکلات کشور نمی دانم. بیشتر عضوهای آن از مدت ها قبل یا در گذشته وزیر بوده اند و نمی توانند در بحران کنونی کشور بی اثر باشند. اگر این پیش رانده شدگان پس از پیروزی انقلاب، کارآوری یا فن سالاری داشتند، تاکنون نشان داده بودند و چنین تنگناهایی در زمینه های گوناگون زندگی ملی پدید نمی آمد و مردم بدین سان دچار سیه روزی نمی شدند. هر دگرگونی در ایران جز در راستای پایان دادن به روند خودکامگی و زنده داشت حاکمیت ملی و برقراری مردم سالاری نه ارزش دارد و نه کارساز می باشد.»

او در آخرین گفتگویی که با یکی از نشریات خارج از کشور انجام داده بود درباره خود و حیات سیاسی اش چنین گفته است:

«نزدیک هفتاد سال را پشت سر گذاشته ام و در عشق این مرز و بوم و سودای یک ایران آزاد و آباد، بهترین سالهای زندگی ام را در زندان بسر برده ام. من و شما که عمر جاودان نداریم، اما این کشور و این ملت همیشه پایدار است. جاودانگی من در آن است که زندگی ام را فدای ایران و سربلندی آن کنم. پس از من، دیگران، جوانان، شماها هستید و اگر مرا بکشند بعد هم ستیز و پیکار مردم که دم به دم اوج می گیرد، ادامه خواهد یافت. پس چه باک! زندگی من فدای ایران و سربلندی آن باد! من راه خودم را که راه پاکان است، راه مصدق بزرگ است، می روم و برای مرگ هم آماده هستم.»

«مرگ چشمه عدم نیست

جویباری است که در دیگران جریان می یابد»

پروانه فروهر

گزیده ای از خطابه ای که به مناسبت سالروز تولد مصدق در احمدآباد ایراد کرده است

چشم‌های من مصدق را دیده‌اند، آن بالای بلند و آن دست‌های بزرگ و نوازشگر را، هنوز یادآوری آن دیدارها مرا به چشمه خورشید بدل می‌سازد، رگ، رگم را به دست افشانی می‌کشاند و سرم را از بالندگی و شور تا کهکشان‌ها می‌فرازد ... از او گفتن، تاریخ را ورق زدن است ... تاریخ کمتر کسی را به یاد دارد چونان او پاک و عاشقانه در راه آزادی جان‌گذاری کند و بخش عمده ای از عمرش را در زندان و تبعید و پس از مرگ استخوان هایش نیز در زنجیر استعمار و استبداد ... برای چنین انسانی که به بهای زندگی خود آرمان‌های ملتش را واقعیت بخشد دیگر مرگ سرچشمه عدم نیست، جویباری است که در دیگران جریان می‌یابد ...

آفت نبود آزادی، این آفت خوفناک و سمج که هر مصیبت دیگری در برابر آن ناچیز است، مدام و مدام چونان کابوسی رنج می‌داشت. مصدق با ردای قهرمان آزادی، سیاست پیشه ای خردمند و درست کار، پشگام پیکارهای رهایی بخش، فولاد گداخته در کوره خیزش مشروطیت که همه فلسفه های سیاسی اش به گرد آرمان‌های ملی و آزادیخواهانه شکل گرفته، حکومتش نماد راستین نهادها و شیوه‌های دموکراتیک بود. او پدیده‌های پراکنده و پیوسته اجتماع را از کارها و کسان گرفته تا پایگاه هایشان می‌دید و می‌شناخت. برداشت او از جامعه، جهان شمول و در تمامیتی سازمند و اندام‌وار به هم می‌پیوندند، همزمان در پیوستگی و گسستگی، در شدن و بودن. راستی همچون دیگر فضیلت‌ها، وسیله ای بود برای رسیدن به هدف های بزرگ انسانی و در این نظام اخلاقی، وسیله خودداری ارزشی مطلق بود.

در دایره اخلاق او، هدف مرکزی است که وسیله چون محیطی آنرا فرا گرفته و محیط و مرکز علت و شرط یکدیگرند. اگر چیزی را نمی‌پسندید، باور نداشت، اگر چه خواستنی و پذیرفتنی می‌نمود و ایمان خطرناک عوام و عوام فریبان بود، پس می‌زد. مصدق چونان آفتاب از غروب خود طلوع کرد و رهسپار نور گردید.

دغدغه اصلی مصدق همواره حفظ و تقویت ارزش های مردم سالارانه بود. او ضرورت انتخابات آزاد و تحکیم مبانی پارلمانی با رعایت صبورانه و بر دوام ضابطه های آن تأکید داشت و بر ضد خودکامگی پیکار می‌کرد. بر اندیشه آزادی و ترقی، محدود کردن قدرت مطلقه برای جلوگیری از دادن امتیاز به بیگانگان و کوتاه کردن دست سرآمدان سنتی قدرت از منافع کشور برای پیشبرد جامعه، پافشار بود

...

او باور داشت سرچشمه حیات مردمی در یک پیشینه پاک سیاسی و ایثار و شجاعت اخلاقی نهفته است نه در آنچه به زور و جنجال های تبلیغاتی حاصل می‌شود. به عقیده او مردم خوب می‌توانند خدمتگزاران واقعی خود را تشخیص دهند و در شرایط مناسب ارج نهند. استراتژی کلی مصدق در امر رهبری در اتکای بی واسطه و ارتباط نزدیک و صادقانه با مردم نهفته بود ...

او به ضرورت درک و برداشت دقیق از وضع جغرافیای سیاسی ایران و فرهنگ آن آگاهی کامل داشت و حفظ منافع واقعی ملت، فکر ثابت او بشمار می رفت و راه دستیابی به آنرا حاصل بحث و گفتگوی آزاد و عاری از غرض می دانست.

ناسیونالیسم دموکراتیک ایران از هیچ اسطوره و نمادی توانمندتر از مصدق برخوردار نیست.

اگر چه مصدق در جبهه گسترده داخلی و خارجی جنگید، هرگز از دایرة قانون تجاوز ننمود و در دیدگاه او «هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت» نبود و هرگز قرار و مدارهای گماردگان دیکتاتوری را قانون تلقی نمی کرد ...

کردارهای مصدق در سیاست خارجی گرداگرد محوری قرار داشت که روند رهایی جامعه ایرانی از هر نوع سلطه شکل می گرفت و رقم زن تاریخ مبارزات ضد استعماری ایران از آن زیر عنوان موازنه منفی سخن به میان می آورد. مصدق نام آورترین پیکارگر استقلال و درهم ریزنده بساط استعمار کهن خط جدیدی را ترسیم کرد که برای بسیاری از سیاستگران نامفهوم، مبهم، خیالی و غیر عملی جلوه می کرد. آنها که مبارزه را در چهارچوب وابستگی ها از قطبی به قطب دیگر تشخیص داده بودند و یا به نوعی هماهنگی و همگامی با بیگانگان رضا می دادند و در چنبر زد و بندها به حل دشواری های می پرداختند، هیچگاه، هیچگاه باور نداشتند که ملت خود کانون پر جوش و خروش همه دگرگونی ها و سازندگی ها است و دست آویختن به ذخیره های آتشفشانی فرهنگی آن می تواند بسیاری از ناممکن ها را ممکن سازد. مصدق در سال هایی که ایران به سختی در پنجه استعمار و استبداد و ارتجاع گرفتار بود، راهگشای آینده شد و برای تمامی آرمانخواهان پس از خود، نظم ارزشی جاودانه ای بدست داد ...

اینک صدای آواز ریشه های کهن، از درون سینه گسترده زمین، از راه های دور، از قله های بلند و دشت ها باز می گذرد و چونان تپش پنهان قلب ستاره، به ما می رسد، نگران و دل گرفته. صدای آواز دیار دور فراموشی، از خلال کشتزارهای رنج، وزان بر خوشه های اندوه، صدایی که چون آب از سنگ، از صمیم پیر ما بر می جهد، در تار و پود شب و روز می دود، صدای پیر ما که در بستر ضمیر یک، یک، ما خفته است ...

ستاره راهنمای ما اکنون در خلوت خاک است، او به رنگ روشنایی و راستی، به رنگ ارغوانی طلوع و غروب و به سپیدی نیم روز است ...

دموکراسی در ایران پا نگرفت زیرا دموکراسی یک فرایافت مجرد نیست، فرهنگی است پرورشی و سازمانی، یک نظام اجتماعی، ره آورد یک جهان بینی و یک حالت ذهنی، شناسایی است و انضباط و پاداش و پادافره.

این ها را در صد سال پیکار جز در دو سال و سه ماه و هجده روز زمامداری مصدق و نخستین ماه های پس از انقلاب لمس نکردیم، با این همه دست هایمان چندان تهی نیست، ما در جهانی بسر می بریم که دیگر کمتر پذیرای عوام فریبان و دیکتاتورها است و پیروزی مردم سالاری را در سرزمین هایی که هرگز کانون فرهنگی چنین بارور، نبودند می بینیم.

می دانم پیمودن این راه، پربلا و در ضمن پر شور و اشتیاق است ولی بهر حال طریقیتی است که در پرتو رشد و گسترش آگاهی و تجربه و دانش مردم بر آنچه بوده و هست، طی می شود.

برای گشودن یک فضای سیاسی بسته دو شرط لازم است، یک رهبری سازش ناپذیر و پر قدرت که بتواند از عهده پیکاری پیچیده و پرفراز و نشیب و حساس بر آید و دیگر استراتژی پیش بینی شده و روشن. باید سازمان های سیاسی در ضرورت یک فرآیند سنجیده همدستان گردند و به هم اعتماد نمایند ...

وجود اشتراک دیدگاه ها را نباید دست کم گرفت. باید آنها را بازشناخت و بر بُعدهایی که دارد پای فشرد و با مدارای فرهنگی و سیاسی به بحث و گفتگو نشست و از برخورد عقاید و آرا سود جست. باید به ایران اندیشید که زمانه سخت هراسناک، حساس و در گذر است. گذار از این دوران پر خطر بار دیگر همبستگی همگانی را به گونه ضرورتی تاریخی جلوی روی ما قرار می دهد ...

از زبان سخنرایی پارس به گفتارم پایان می دهم «حرم در پیش است و حرامی در پس، اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی».

احمدآباد

29 اردیبهشت 1374

حزب ملت ایران «در راستای لغو کیفر اعدام»

روز نوزدهم آذر 1376، طی قطعنامه ای به مناسبت چهل و نهمین سالگرد جهانی حقوق بشر، حزب ملت ایران لغو مجازات اعدام را در برنامه سیاسی خود قرار داد که گویای روشن نظرات پروانه و داریوش فروهر درباره «فرمانفرمایی واپس گرایانه» جمهوری اسلامی است که از «کیفر اعدام به گونه ابزار وحشت آفرینی» استفاده می کند! قطعنامه مزبور عیناً به شرح ذیل است:

- چون شناسایی و ارج گذاری به حیثیت ذاتی انسانی پایبندان زیست آزاد ملتها و شکوفایی فرهنگ آنهاست؛
- چون زندگی نخستین و والاترین داده ایزدی به هر انسان است و هیچ فرد یا جمع یا نهادی به هیچ بهانه ای حق سلب آنان را ندارد؛
- چون در روند زندگی بشر، پیشرفت های چشمگیری پدید آمده و بسیاری از نگرش های کهنه در شناخت بزه و دادن کیفر نارسایی خود را نمایان کرده است؛
- چون در گسترده دانش بشری، بزه دیگر سرشتی شناخته نمی شود و هر کیفری باید در بردارنده فرصتی برای بازسازی و پرورش بهینه هر به کژراهه افتاده ای باشد؛
- چون کیفر اعدام از دید اجتماعی بیدادگرانه و ضد انسانی، از دید اخلاق خشن و ناپسند و از دید قضایی تردیدآمیز و اثر آن برگشت ناپذیر است؛
- چون روشن شده، کیفر اعدام، نه تنها سبب تنبیه دیگری و بازدارنده تبهکاری نیست که اهرم اختناق و تصفیه حساب های سیاسی و سرکوب دگراندیشان در بسیاری از سامان های یکه تازانه فراگیر می باشد؛

و از آنجا که جمهوری اسلامی چه در مورد اتهام های عقیدتی و چه به لحاظ بزه های عمومی دارد؛
و اکنون در جمهوری اسلامی، کیفر اعدام بگونه ابزار وحشت آفرینی در راستای نگهداشت جو خفقان و پایمال کردن آزادی های شناخته شده برای انسان در آمده است؛
حزب ملت ایران پس از رایزنی های بایسته در چهل و نهمین سالگرد صادر گردیدن اعلامیه جهانی حقوق بشر، پیشنهاد لغو کیفر اعدام را پذیرا شده و کوشش همه جانبه در این زمینه را در برنامه خود قرار می دهد.
حزب ملت ایران خواهان حذف کیفر اعدام از همه قانون های جزایی کشور می باشد تا هیچ فرمانروایی نتواند با دستاویز آن بر خلاف خواست مردم پایه های قدرت خود را استوار دارد.
در آینده باید نهاد نیک آدمیان را که در انبوه ناپهنجاری های اجتماعی به زشت کرداری کشانده است با نوپرووری، بازآموزی و حتی کارآوری تن و روان، صیقل داد.
باید هر ایرانی را چنان پرورد که با هر باور دینی و سیاسی از فرهنگ پر بار میهن خود درس مهر و دوستی گیرد و نهال کین و دشمنی را از بیخ برکند. چنین باد.

دبیرخانه حزب ملت ایران، نوزدهم آذرماه 1376

دست نظام اسلامی به خون پروانه و داریوش فروهر آلوده است

خبر دردناک و باورنکردنی بود: داریوش و پروانه فروهر، زوج ایراندوست و آزادیخواه که چهل سال افتخار آشنایی، دوستی، همراهی و همدلی با آنان را داشتم، به دست دژخیمان نظام ورشکسته اسلامی در خود پاک خود در غلتیدند. این رویداد وحشیانه، مردم ایران و حتی مخالفان سیاسی آنان را به سختی تکان داد. می توان با فروهرها که اینک ما را تنها گذاشته اند، اختلاف سلیقه سیاسی داشت ولی نمی توان ایرانخواهی و شجاعت کم نظیر آنان را انکار کرد.
جای تردید نیست که این جنایت هولناک توسط آدمکشان رژیم به ظاهر اسلامی اتفاق افتاده است. نظام خون و وحشت ولایت فقیه که دقایق زندگی ملت ایران را حتی در پشت درهای بسته خانه زیر نظر دارد، بی شبهه فروهرها را نیز به خاطر تلاش های سیاسی آنان در سطح جهانی، تحت مراقبت داشته است، و چنانچه سازمان دهنده این جنایت بیشرمانه نبود به آسانی می توانست جنایتکاران را شناسایی، دستگیر و تسلیم عدالت کند.
این ادعای نادرست که عوامل بیگانه می آیند و کسانی را که بود و نبودشان تأثیری در جامعه ایران ندارد می کشند تا نظام الهی را در پیش مردم بدنام کنند، استدلالی است ابلهانه که مجز در حوزه فریبکاری غاصبان ایران خریداری ندارد. اگر قرار بود عاملان بیگانه کسانی را که بی ارزش هستند از میان بردارند، سردمداران رژیم واپسگرای اسلامی باید نخستین قربانیان باشند. بر روزگار

حکومتی که عوامل بیگانه هر گاه اراده کنند به محدوده آن وار می شوند، افرادی را که می خواهند می کشند و به راحتی از کشور خارج می شوند باید گریست، مگر آن که گمان بریم آن بخش از حاکمیت رژیم که دست به چنین جنایت هایی می زند به دستور مقامات بیگانه عمل می کند.

فروهرها، مخالفت های خود را با رژیم، تنها با ابراز نظر و ارائه رهنمود که سالم ترین نحوه برخورد در تضادهای سیاسی و عقیدتی است، تجلی می دادند، و حکومت اسلامی با دست زدن به کشتار بیرحمانه این دو ایرانی پاک نهاد، شجاع و میهن پرست نشان داد که تفاوتی میان آنهایی که از راه های سیاسی مبارزه می کنند و آنان که برای رسیده به هدفشان دست به اسلحه می برند نمی گذارد.

اگر چه جای سرزنش نیست، اما باید به اشتباه محاسبه برخی از رسانه های گروهی فارسی زبان در خارج از کشور نیز اشاره کرد که باور داشتند باید صدای پیکارگران درون مرز را در جامعه ایرانی برون مرز بازتاب داد. بارها یادآور شده ام که چنانچه پیکارگران درون مرز همان شعارهایی را به کار برند که مبارزان خارج سالهاست مطرح می کنند، چاره ای ندارند که یا مانند دیگران از کشور بگریزند و یا جان شیرین خود را در یورش بی امان نیروهای سرکوبگر رژیم فدا کنند.

از یاد نبریم که قتل جانکاه داریوش و پروانه فروهر خط بطلانی بود بر تبلیغات کشورهای غربی که اصرار داشتند نشان دهند در ایران فضای آزاد سیاسی پدید آمده است.

در بزرگداشت خون پاک پروانه و داریوش فروهر که در راه ایران ریخته شد، بیاییم هر یک به سهم خود تلاش کنیم موجباتی فراهم شود که یک هیأت صلاحیت دار از خارج برای بررسی این جنایت و عاملان آن به ایران برود و واقعیت این کشتار دردناک را برای جهانیان روشن سازد.

هوشنگ کردستانی

پاریس، سی ام آبان ماه 1379، بیست نوامبر سال 2000

دومین سالروز رویداد غم انگیز پروانه و داریوش فروهر

با این که دو سال از فاجعه دردناک کشته شدن پروانه و داریوش فروهر رهبران حزب ملت ایران می گذرد، هنوز نام دستور دهندگان و اجرا کنندگان این جنایت نابکارانه اعلام نشده است.

بررسی های کمیسیون تحقیق چنانچه بجایی هم رسیده باشد همچنان در پرده ابهام قرار دارد و سردمداران هر دو جناح ترجیح می دهند پیرامون آن مطلبی به آگاهی مردم نرسد. بنابراین اکنون می توان به درستی چنین اندیشید که تشکیل این کمیسیون از همان نخست برای آرام نگاهداشتن مردم و جلوگیری از انفجار خشم آنان بوده است.

برای رسیدن به یک نتیجه ملموس، باید دید کدام یک از جناح های حاکمیت اسلامی از این جنایت هولناک بهره گرفته است. به چند دلیل می توان تصور کرد جناح کارگزاران از کشته شدن این دو چهره

درخشان سیاست معاصر ایران می توانست و یا دست کم امیدوار بود که بیشترین سود را ببرد.

نخست آنکه انگشت اتهام از همان آغاز رهبر نظام اسلامی را نشانه رفت که این خود در مبارزه کسب قدرت امتیاز چشم گیری بسود رهبری کارگزاران بود.

دوم آنکه این امکان وجود داشت که رئیس جمهور اسلامی بدنبال وقوع این قتل ها استعفا کند و خود را از عرصه سیاست کنار بکشد و اگر چنین می شد طبیعی است که با توجه به موقعیت زمانی راه برای به قدرت رسیدن دوباره رهبر کارگزاران هموار می شد.

سوم آنکه جناح کارگزاران انجام این دو قتل و سایر قتل های زنجیره ای را دلیل بر فقدان امنیت در دوران پس از ریاست جمهوری رفسنجانی عنوان می کرد و مدعی می شد - که شد - در دوران ریاست جمهوری رهبر آنها این همه ناامنی برای جان شهروندان ایران وجود نداشته است.

از آنجا که رئیس جمهور کنونی برای به پایان رساندن دوره چهار ساله فعلی و انتخاب مجدد خویش در حمایت رهبر نظام نیاز دارد و باز از آنجا که پایه های قدرت رهبری را نهادهایی می سازند که در برابر ترندهای رهبر جناح کارگزاران آسیب پذیر و شکننده هستند، در شرایط کنونی هیچ قدرتی در جمهوری اسلامی قادر نیست که گره کور قتل های زنجیره ای را بازگشاید. و امید به اینکه در شرایط فعلی حتی گوشه کوچکی از اسرار پشت پرده این جنایت ها، به آگاهی مردم برسد امیدی واهی و بیهوده می باشد. در واقع تا هنگامی که ملت ایران بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود حاکم نشود، انتظار هیچ بهبودی را در اوضاع کشور نمی توان داشت.

یادمانده هایی از داریوش و پروانه فروهر

احمد رُناسی

همه «مردمی» باید و «راستی»

چرا که

نه در بند «گاهم» و نه در بند «جاه»

مقدمه

نگارنده با دیدگاهی که خود را در سروده های خرد طوس، شناسنامه نویسی ایران زمین، فردوسی بر می نمایاند، به نوشتن شتاب زده دیده ها و شنیده هایی چند از پروانه و داریوش فروهر، به بر نمایی سرشت نشانه هایی که داشته اند، روی می آورد. برشماری فروزه های آن در همه پهنه های اجتماعی، به ویژه سیاسی- فرهنگی، روشن ساز زندگی نامه این دو راد زن و مرد خواهد شد، تنیده در هم دنبال می شود تا خواننده خود به داوری بنشیند، نه تنها در دریافت ارزش داوری تاریخی برای آنان، که در میزان زشتکاری «استبداد اسلامی» و خطری که این نظام خون ریز دارد!

کوشش خواهد شد، وقایع پیش از قیام 22 بهمن کمتر و بیشتر، فشرده نویسی شود، و به دوران خیزشها که به واژگونی «استبداد شاهی» راه گرفت، کمی بیشتر پرداخته شود، تا پایان خونین سرنوشت آنان که به دستور پایوران نظام استبدادی «فقها» و به دست خون ریزان آنها،

شماره زده می‌شود! نگارنده در نوشته‌های دیگر، گاه‌شمار زندگی آن دو و پیوستگی آن را به سیرگاه تاریخ نهضت ملی ایرانیان نمایانده است، به گونه‌ای تاریخی - اجتماعی، اگر چه موجز. نهضت ملی ایرانیان و نمادهای تاریخی ویژه آن، با بار مبارزاتی در پهنه‌های سیاسی- نظامی و یا در گستره سیاسی- فرهنگی و چگونگی سرنوشت فرزاندانی که بسیاری از آنان، به دست خودکامان نهان، بومی و بیگانه؛ شاه یا خلیفه؛ مغ یا فقیه و یا دیگر وادی ایمن «القادر بالهی» در این راه به خون نشانیده شدند! فرزانه زنان و مردانی چون مزدک‌ها، سهروردی‌ها، قره‌العین‌ها که به دستور انوشیروان و یا المعتصم بالله و بنا بر حکم سلطان و یا حکم شرعی امام غزالی‌ها، به جرم «میهن دوستی» و دارندگی آرمان‌های مردمی، به خون نشانیده شدند!

عضویت در حزب ملت ایران و آشنایی با فروهر
آغاز آشنایی نگارنده باز می‌گردد به دوره 1338-1339 و نخست وزیر اقبال - شریف‌امامی، و خیزش‌های ملی مردمی این برهه‌ها، با اندک آشنایی دورتر، از دوران دولت ملی مردمی مصدق، و روی آوری به کوشندگی‌های سیاسی! دوره‌ای که با خیزش‌های دانشجویان و پیوند گرفتن آن با اعتصاب معلمین و جان باختن دکتر خانعلی، شروع می‌شود، نگارنده به حزب ملت ایران روی م آورد. در صف مصدقی‌ها خود را می‌یابد! زایش، گهواره و شفته‌ریزی سیاسی خود را، وام دار این جریان سیاسی پیشینه مصدقی دارد، دانسته و پر بهره بری از فروزه‌های پروانه و داریوش و آرمان‌های حزب ملت ایران، که بنیاد آموزیده‌ها و برگرفته آموزه‌های آنها، در پروریدگی سیاسی نگارنده نشان ژرف خود را به جای نهیده است.

می‌توان بنیادی‌ترین سرشت پروانه و داریوش را، در مصدقی بودن دانست و در این راه، بیم و خطر نشناختن، سخن و خواست و دیدگاه خود را آشکار و رسا، بیان داشتن، حتی در شرایط سخت زندان و یا در برابر دژخیم‌ترین مأموران هر دو رژیم!

زندگی داریوش در زندان‌های شاه، و دلاوری‌هایش در برابر حسین آزموده، دادستان نظامی کودتای 28 مرداد؛ سرهنگ زیبایی، معاون تیمور بختیار فرماندار نظامی؛ پرویز ثابتی، مقام امنیتی! و بسیاری دیگر از دستور بگیران شاه، همان اندازه درخشندگی دارد و احترام برانگیز است که در برابر جلادان نظام «فقیه» و خون ریز «استبداد اسلامی»، چون لاجوردی‌ها، ری شهری‌ها و ...!

زندگی پروانه نیز سرشار از دلاوری، رخ نمود! در خیزش‌های خیابانی - دانشگاهی و در برگرده گرفتن کارهای سیاسی دوره‌های گوناگون، که از 16 آذر 1339 و جنبش معلمان نمایان می‌گردد و هنگامه آفرینی او همواره به چشم می‌خورد.

داریوش، بی‌گسست از دوران بُرنایی، در پی شهریور 1320 تا 1339 که نهایتاً به عضویت شورای جبهه ملی گزیده می‌شود، توانایی‌های خود را، چه در سازمان دهی و چه بمانند نمادی مقاوم در برابر دشمن، نشان می‌دهد و در میان رهبران نهضت ملی جای می‌گیرد، که بیانگر دیدگاه جوانان و دانشجویان باشد و بازگوی نیرویی شورآفرین و گرمی مبارزه مجش، به جنبش دوباره پای گرفته!

پیوند پروانه و داریوش

از این گاه به بعد، پروانه نیز همچون سروده سرایی که شور دلاوری در دل بر می‌انگیزاند، با پای نهی به دانشگاه، دانش و رزم آوری را در سوی ارزش‌های مردمی و آرمان‌های ملی، در هم می‌آمیزاند. در روز 16 آذر 1339، با شکستن یخ سکوت دوران پس از 28 مرداد، خونی گرم در رگ‌های جوانان دانشجو به جریان می‌اندازد و همگان را به زنده داشت یاد «جان باختگان» این روز، فرا می‌خواند!

این دو گرد که از پیش در انجمن آناهیتا با هم آشنا شده بودند، در فروردین 1340 با هم پیوند یگانگی می‌بندند و دوران همسری را دنبال، و با خون خویش نشان جاودانگی را که بازگوی خون سیاوش ها و بابک‌هاست بر پیشانی تاریخ ایران می‌نهند!

نگارنده از این دوران، روز به روز بیشتر، از نزدیک، با این دو عزیز آشنا و آشناتر شده، اگر چه همواره از این و آن نیز پر می‌شود از ارزش‌هایی که دارنده بودند و گفته آمد، و مهر تایید زده می‌شود به آن چه خود به چشم می‌بیند! نکته اساسی که در پیش چشم سبز می‌شود، هر چند در ابتدا، به آن بهایی سزاوار داده نمی‌شد، دستمردی پروانه و نشان آن در دلاوری‌های داریوش که درون و برون از زندان از خود نشان می‌داد! لذا، بی‌گونه‌ای ابهام، می‌توان گفت که آنان «جفت» همه گونه بهم جور شده‌ای بودند، هر یک مکمل دیگری، در سیرگاه مبارزاتی که به آن روی آورده بودند، و مصدق هم به آن، در نامه‌ای به پروانه، اشاره دارد!

پروانه همواره در راه خانه - مدرسه - زندان، بچه بر دوش - آموزش دهی، تهیه و بردن خوراک، با گشاده دستی و از همه جور، برای زندانیان، و نه فقط برای داریوش، بنا بر آن چه باور داشت، اگر چه خود و دل‌بندانش در پشت دیوارهای خانه و دور از چشم این و آن، در تنگنایی سخت زندگی را می‌گذرانیدند.

پروانه با حقیر گرفتن خودکامه و با اینگونه فداکاری، نیروبخش داریوش و دگر دربندبودگان، می‌گردید و نیز «اخبار» خارج از زندان را با شکیبایی و به یاری دوستان حزبی و غیر حزبی‌اش گردآوری می‌کرد و در هنگام ملاقات، هوشیارانه به داریوش می‌رسانید! یکی از دوستان بسیار عزیز و چهره‌ای از چهره‌های انگشت‌شمار از میان زندانیان مقاوم و پرسابقه دوران استبدادی شاهی، برای نگارنده تعریف داشت به اینکه: «روزهایی که پروانه به دیدار داریوش می‌آمد، اندکی پس از آن، داریوش اخبار فراوانی را میان ما بخش می‌کرد و ما به دیگران می‌رسانیدیم». نگارنده از این دوست و دیگر دوستانی از جمله شکرالله پاک‌نژاد، از رفتار شجاعانه داریوش در پشت میله‌های زندان و در برابر زندانبان‌های سرکوبگری که در گذشته از آنها نام برده شد، بسیار شنیده است، در گویایی به این که؛ داریوش با این رفتار خود در برابر زندانبان‌ها و در پیش چشم زندانیان، می‌توانسته برای زندانیان جوان نیروزای مقاومت گردد و در آنها ترس را بشکند!

سخنان این دوست و بسیار دیگر از دیگران شنیده‌ها و خواننده‌ها، دال بر این دارند که کارها و رفته‌های این «جفت» درون و بیرون زندان، مکمل یکدیگر، کارآیی داشته‌اند و بر و میوه‌های مبارزاتی‌شان، سخت به سود مبارزه و جنبش، شیرین و کارساز بوده است!

همه آنانی که دستی در آتش مبارزات پس از کودتای 28 مرداد دارند، می‌دانند که داریوش هنگامه‌آفرینی داشت با رهبری‌اش در نهضت

مقاومت ملی و تلاشگری گسترده اش در پای گرفتن جبهه ملی دوم که بسیاری نوشته، گفته و با زبانی ستوده اند، از جمله، دکتر غلامحسین صدیقی و مهدی بازرگان.

با راه یافتن پروانه به دانشگاه و پیوند زندگی با داریوش، هر یک از این دو نیروزای دیگری شد در مبارزه و برانگیزی شور زندگی! در کسوت‌های گوناگون دانشجویی، و در کنگره جبهه ملی، همسان با داریوش و دیگر هموندان حزبی، به آن گونه مبارزه‌ای باور داشت که مورد پسند و پذیرش مصدق بود و از هرگونه سستی گرفتن در امر مبارزه در برابر خودکامه، علیرغم رخدومی هر پی آمدی، دوری می‌گزید، مبارزه‌ای که سرانجام به برپا داشتن جبهه ملی سوم و بازداشت و زندانی شدن داریوش می‌انجامد. در پی بازداشت همگون خود، پروانه یاری دهی به جبهه ملی سوم و بی‌گسست، تهیه گزارش برای مصدق را دنبال می‌کند، اگر چه هم زمان بار حزب، خانه و فرزندداری؛ مدرسه؛ رفت و آمد به زندان؛ و ... را هم بر روی شانه‌های خود دارد!

به هنگام فروش مجرین و آن خیمه شببازی، داریوش و پروانه و هموندان حزبی آنان بودند که رسواگر آن خیانت شاه گردیدند و چهره استعمار را دریده ساختند و هنگام بازداشت داریوش، در بدرقه او، با رفتاری سزاوار، پروانه، فرزندی بر بغل و دیگری در پی او، با خواندن سرود «ای ایران»، هم بر گرمی مبارزاتی داریوش می‌دمد و هم بر روی مأموران امنیتی، اثری ژرف بر جای می‌نهد!

چند یادآوری

بسیارند بیاد ماندنی‌هایی در پهنه ملی مردمی، زیبا، از این دو گوهر، که از جمله اند:

1- در پی چهاردهم اسفند 1345 و درگذشت مصدق، که آن دو در کنار فرزندان و نوادگان مصدق از جمله منصوره، هدایت و مریم متین دفتری و دو نفر از هموندان حزب ملت ایران، پیکر «پیر» فرزانه را به احمدآباد رساندند، روز اول فروردین 1346، که نگارنده نیز همراه آنان بود، بر سر مزار آن خرد همیشه بیدار رفتند، سراپا اندوه همه را در خود گرفته بود و پروانه بر پهنابگون رخسار اشک ریزان، جاری شده از دو چشمه سار، سنگ مزار را گلریزان می‌کرد.

2- هرگز از مهر خود نکاستن و بزرگواری همه جانبه خود را داشتن به هموندانی که دیدگاه و گرایشی دیگر بر می‌گزیدند، که از جمله بود نسبت به شکرالله پاک‌نژاد، که همواره از او به نیکی یاد می‌کردند و سزاواری‌های او را بر می‌شردند و حرمت نهدی به مبارزات او و دیگرانی همانند او که از حزب ملت ایران جدا شدند و راهی دیگر برگزیدند، و یا پاس احترام به ایثارگری دارندگان دیگر گرایش‌ها و دیدگاه‌ها.

3- هرگز حتی سر سوزنی از مهر و دوستی‌شان به نگارنده، کاسته نگردید، اگر چه مدتها بود کوشندگی حزبی را ترک و گرایش به دیدگاه مصطفی شجاعیان، و سپس تا اندازه‌ای به آنارشیزم و خودگردانی، پیدا کرده بود! این دگر شدن دیدگاه سیاسی را، از دو و یا سه سال پیش از ترک آلمان نگارنده پیدا می‌کند، ولی همواره نزدیکی و روابط دوستی و سیاسی را، نه تنها با این دو، که همیشه دل به مهر آنها بسته داشتم، که با هموندان حزب ملت ایران هم! به ویژه، هنگام پای گرفتن خیزش‌ها، هنگامی که در پاریس زندگی گزیده بودم، پیش از آن با هر فرد و سازمانی تماس

گرفته شود، برای بازگشت به ایران، با آنان تماس گرفته شد، از جانب خود و گروه همراه خود، که همانند اولین نیرو، تصمیم گرفت به ایران باز گردد! چنین منش آزادگی را در پروانه و داریوش دارنده دیدن، همواره نگارنده را بر آن می‌داشت که با بودن پاره‌ای ناهمانندی دیدگاهی و یا انجام گرفتن مسایلی به دور از باورهای خود، سخت با آنان یگانگی داشته و برقرار باشد و هر آن چه که بتواند به انجام خواسته‌های آنان جامه عمل بپوشاند. کوشندگی در این راه، رابطه‌ای تنگاتنگ و یگانه، بوجود آورده بود و سبب ساز، که شاید بتوان گفت یکی از نزدیک‌ترین کسان با آنان بشمار آیم!

4- در پیش از «قیام»، هنگام بازگشت به ایران، همراه با آن گروه که سخن رفت، داریوش همواره رهنمود دهنده بود به این که «برهه ای است به هنگام برای بازگشت» و این که «به پشت بانی و در پناه خیزش‌های گسترده مردمی، شما می‌توانید از گزند دستگیری در امان باشید» و در واقع نیز چنین بود و شد! او نیز، قول داد به هرگونه کاری که بتواند، یاری رسان آن گروه باشد. علی‌رغم این که چندی پیش از بازگشت این گروه همراه سنجابی بازداشت شده بود، پاره‌ای از یاران حزب ملت ایران در فرودگاه حضور یافتند، که از جمله زنده‌یاد منوچهر مسعودی بود که ما را با چند ماشین به خانه خود برد که تا پس از ناهار، هر یک به جای امن، از پیش برای خود تهیه دیده، برود! بنا بر درخواست گروه، هدایت متین دفتری نیز در کسوت نایب رئیس کانون وکلای دادگستری برای حراست و حمایت از گروه، در فرودگاه حاضر بود!

لغو مجازات اعدام

هنگام دیدار پروانه با پرستو، و سپس آرش که برای اولین بار می‌دیدم، پروانه مرا به شام دعوت کرد. این زمانی است که داریوش هنوز در زندان حکومت نظامی است و هیچ از واژگونی استبداد شاهی خبری نیست و در پیش چشم، چشم‌اندازی این چنانی دیده نمی‌شود. هنگام گفت و شنود، از «کیفر اعدام» و باورمندیش در این مورد پرسش داشتم؟! پاسخ روشن و قاطع او این بود که «اگر رخدادهای کنونی دست‌آوردی پیروز برای ملت ایران باز کند، می‌بایست لغو کیفر اعدام را اساسی‌ترین کار بشمار آوریم و کوشش به انجام این مهم شود!». در ادامه این گفت و شنود، در پاسخ به این پرسش که داریوش هم بر این باور است؟! گفت که: «نه تنها داریوش، که نیروی گسترده‌ای از بچه‌های حزبی هم چنین باوری را دارند و خواست آنان است.»

داریوش نه تنها بر حرمت منزلت‌های انسانی به «لغو کیفر اعدام» و دیگر ارزش‌های انسانی و مردمی توجه داشت و پای فشری می‌کرد، بلکه در امر بسیج مردم در برابر «استبداد اسلامی» نیز، آن را بایسته می‌شناخت. این بایستگی را در آن می‌دید که مردم را از خاموشی ناشی از ترس کشته شدن و قهر برخاسته از آن آزاد می‌سازد و جامعه در رویارویی با این نظام انسانسوز ایران برباد ده و در واژگونی آن شتاب می‌گیرد! او به دفعات، هنگام سفرهای خود به اروپا، برای جراحی چشم و آرتروز، به این نکته اشاره‌های چندین باره‌ای به نگارنده داشت و پیام به دو دوست حقوقدان خود، که این شعار را با یاری دیگر افراد و گروه‌های آزادیخواه، میان ایرانیان برده و برای پیشبرد آن از مردم جامعه‌های دیگر یاری بخواهید.

در پیوند با مورد بالا، او نیز بر این بود که میان ایرانی های دارنده پیشه های گوناگون شکل صنفی بوجود آید تا اگر فردی در ایران دستگیر شد، بتوانند از هم صنف خود دفاع کرده و خیر دستگیری او را به میان صنف های خود از ملیت های گوناگون برده و بدین گونه نیروی تعیین کننده ای در دفاع از زندانیان بوجود آید! به درستی یادآور بود که این شیوه کار می تواند از سوی های گوناگون، پهنه را بر دشمن تنگ کند و کسی که زیر ستم استبداد اسلامی قرار گرفته، از هر نوع خطری نجات یابد. بر این بود، این روش کار، فشاری هم خواهد بود بر روی دولت های جامعه های گوناگون که به خاطر منافع اقتصادی، با این نظام خون ریز، سر و سری برقرار می کنند و انسانیت را به هیچ می نگارند. پیام او را به آن دو دوست حقوقدان و دیگر کسان، یادآور شدم و در مورد «لغو کیفر اعدام» و طرح و بردن این «شعار» در میان نیروهای ایرانی خارج از کشور، سودمند افتاد!

خیزش ها به قیام 22 بهمن و واژگونی «استبداد شاهی» راه گرفت و به برپایی نمایش های زننده تلویزیونی، زیر نظر ابراهیم یزدی رهبر کنونی نهضت آزادی و آغاز اعدام ها منجر شد. آن چه که به باور نگارنده، آغاز کژی گرفتن سیرگاه قیام پیروز مردم می بایست به شمار آورد! شروع شد.

فردای اولین اعدام ها، خانه فروهرها بودم که خبر اعدام ها رسید. لحظه ای بعد تلفن زنگ زد. پس از پایان گفتگوی تلفنی پروانه با آن طرف خط تلفن که خواهر سالارجاف بود، از گردهایی که با آیت الله حکیم روابطی تنگاتنگ داشت، گریان به جمع پیوست و با طنین صدایی اندوهگین روی به داریوش کرد که «این همان شد که در رژیم واژگون شده جریان داشت و...»، سپس رخساری غم و ماتم گرفته در همگان بوجود آمد و به ویژه، داریوش که در دولت موقت قرار داشت! او از خودش که کاری نمی تواند در بازداری این شرم آوری ها بکند و دیگران از او که چرا قیام پیروز مردمی به زشتی گرفت و شاید دیگر پرسش و پاسخ هایی که در دل هر یک راه گرفته بود؟!!

هرگز این رخساره های به اندوه و غم کشیده در آن شب، به ویژه و به گونه ای داریوش و به گونه ای دیگر پروانه، در نگارنده زدوده نگردیده و سخن از آن داشت که آنان به «لغو کیفر اعدام»، باورمندی ژرف داشتند! چهره گریان پروانه را که می گفت: «چگونه می توانم به این زن خبر اعدام برادرش را که دیشب انجام گرفته، بدهم!» اعدام سالارجاف را، که شب پیش با نصیری و... انجام داده بودند، خونریزان «استبداد اسلامی»، در پوشش قرار داده بودند، چرا که سالارجاف در پشت تلویزیون به قرآن سوگند یاد کرد که هر آن چه را انجام داده، به خواست و دستور آیت الله حکیم بوده، چه سوگند او راستگویانه و چه دروغ برخاسته از ترس مرگ داشتن بوده باشد؟!!

در پی این خاطره شوم و دیگر دیده های نفرت برانگیز روزهای اعدام و به نمایش نهی پیکره های متلاشی شده و دیگر مناسبت ها، مرتبه ای در ایران، با داریوش درباره «لغو کیفر اعدام» و سخنان پروانه و پرسش و پاسخ به این که «در دستور کار دارند، تا به هنگام، در کنگره حزبی به آن پرداخته شود»، که گردش کار جامعه، با شتاب گرفتن و چیرگی «استبداد اسلامی» پروای کار برای برپایی کنگره ای بوجود نیامورد، و انجام چنین مهمی تا آذرماه 1376، که با پاسخ برشماری چراها، به آن مهم پرداخته و چاپ پخش گردید! به تعویق افتاد. (1)

بی‌مناسبت نیست یادآور شدن که داریوش و پروانه و هموندان حزبی آنان، با آزاد شدن داریوش از زندان «استبداد اسلامی»، آغاز به چاپ پخش گزارش‌های خبری نمودند. گام به گام ولی پیوسته و بی‌گسست، و به مناسبت‌هایی بدست آورده، به منزلت‌های انسانی پرداختند! سخت به شکنجه - اعدام و شکستن انسانیت، که از روش‌های شوم پاپوران نظام شده است، یا آوردن «توایی» روی پرده تلویزیون و یا در زندان به زیان هم بند خود در آوردن و ... ، اعتراض می‌کردند و به روشن‌ترین گونه ممکن این روش‌های ضدانسانی رژیم خون ریز «فقها» را یادآور و از انسانی کردن جامعه، بگونه‌ای ریشه‌ای سخن راندند. این گونه دفاع از زندانیان و انتقاد به «استبداد اسلامی»، در گزارش‌های خبری حزب ملت ایران آورده شده که حال هر زندانی، دارنده هر گرایش، آیین و دیدگاهی را شامل می‌بود! بازگو کننده آن چه روی می‌داد که آنها از آن با خبر می‌شدند بود، چنان چه در مورد وابستگان به حزب توده، دکتر مظفر بقایی و یا مهدی هاشمی که هر آن چه کرد، چه پیش از قیام و در رابطه با قتل آیت‌الله شمس آبادی در اصفهان و رابطه با سازمان امنیت، چه پس از آن همه و همه آن چه را که کرد، بنا بر خواست پاپوران «استبداد فقها» بود و آنها پیشاپیش آنان شخص آیت‌الله خمینی، از آن باخبر بودند! آنها، در گزارش‌های خبری یاد کردند، که پاره‌ای از زندانیان سیاسی را زیر نام «قاچاقچی» اعدام کرده‌اند. مرتبه‌ای، داریوش در گفت و شنودی با روزنامه‌ای فارسی زبان در خارج و با خبرنگار رادیویی سخت به مهدی بازرگان انتقاد کرد که گفته بود: «در میان اعدام شدگان به جرم قاچاقچی، زندانی سیاسی وجود نداشته» و داریوش، بازرگان و سخنان او را، دور از احساس مسئولیت خوانده بود.

همه و همه آنچه آمد، روشنگر باورمندی آنان به لغو کیفر اعدام و دفاع ریشه‌ای از منزلت انسان است. آنان، بر گردن گرفته داشتند، همیشه و در تمام دوران زندگی، دفاع از انسانیت، و انسان برخاسته از هر آیین و یا باوری را اگر حقوق انسانی آن کس را در بزنگاه پایمال شدن می‌دیدند، آینده، درستی‌اش را، بیشتر تایید خواهد کرد!

حرمت به مصدق و مزار شهدای 30 تیر

داریوش و پروانه، به خرد همیشه بیدار ایرانیان، مصدق، سخت عشق می‌ورزیدند و چون مردمک چشم خود عزیزش می‌داشتند و کوشنده به آن بودند که راه او را، بی آن که ریایی در کار باشد، ادامه دهند و اگر در کارزاری در برابر دشمن قرار می‌گرفتند، که مصدق را در تیررس دشنام‌دهی و یا بی‌حرمتی از سوی دشمن می‌دیدند، سخت ایستادگی و به پاسخگویی سزاوار روی می‌آوردند، اگر چه برای آنان، هر چه قدر ممکن بود، گران تمام شود! در دوران قیام، و در برابر «استبداد شاهی» هر دو کرده‌هایی دارند دندان شکن، حتی داریوش در پشت میله‌های زندان و در برابر اجراکنندگان خواسته‌های شاه! نیز در روز تاسوعا در سال 1357، هنگام حمل عکس مصدق، پیشاپیش صف هموندان حزبی‌اش، پاسخ تند به آخوندی فضول داد که به نیت بی‌حرمتی به مصدق، می‌خواست از حمل عکس جلوگیری کند. نیز چنین بیاد می‌آورم آن روزی که، روز اربعین همان سال، حزب ملت ایران، نزدیک به یک میلیون از عکس‌های گوناگون مصدق، حسین فاطمی و تختی را میان همگان پخش کرد و سخن داریوش به این که: «اگر هنگام حمل عکس مصدق، مورد یورش قرار گرفتید، هرگز نباید آنها را از دست دهید حتی اگر به سختی زخمی شدید»

و تأکید داشت که اگر در خود، در چنین حالتی، نیروی نگهداری کننده نمی‌بینید، به حمل آن روی آور نشوید!

پروانه نیز چنین بود و چنین کرد. روزی که پاسداران «استبداد اسلامی»، هم زمان برای دستگیری داریوش به خانه مادرش می‌ریزند، به خانه آنها نیز یورش می‌برند، همین طور به خانه خواهر پروانه، پاسداران هنگام یورش به سوی عکس مصدق می‌روند تا آن را از دیوار پایین کشند، که با دلاوری بی‌مانند پروانه رو به رو می‌گردند. پروانه با طنین صدایی کارساز به میخکوب کردن، به پاسداری که قصد پایین کشیدن عکس را داشت، می‌گوید: «مگر وضو گرفته‌ای که به آن دست می‌زنی و...» این گونه بر جو چیرگی می‌گیرد و از دستبر عکس مصدق جلوگیری می‌کند! با همت آنان و دیگر هموندان «مزار جانباختگان سی تیر در ابن بابویه» در ری و در احمد آباد مزار مصدق بازسازی می‌شود و همه ساله، به مناسبت‌های به هنگام، آیین‌های سزاوار آن روز (30 تیر، 14 اسفند، ...) در این دو مزار گاه برپا می‌شود، که با امید دنبال شود!

ناگفته نماند که داریوش، از مدت‌ها پیش، برای خود پروانه دو مکان در جوار «شهدای سی تیر» تهیه دیده بود که «استبداد فقها» از خاکسپاری آنان در آن جلوگیری کرد. لذا یاران آن دو، پیکره آن پاک‌اندیشان را «موقت» در بهشت زهرا به امانت گذاشتند.

یادمانده های دیگر

از دیگر بیاد مانده‌ها نگارنده، کاندید شدن پروانه، در اولین دوره پس از قیام 22 بهمن و پخش تراکتهای مبارزه انتخاباتی خود جلو دانشگاه تهران و پاسخ او در برابر فرستاده رادیو، تلویزیون آلمان که آیا؛ «شما می‌توانید به مجلس راه یابید؟» این بود که: «تمام کوشش انتخاباتی خود را می‌کنم، چرا که گونه ایست از مبارزه و می‌بایست با تمام نیرو به آن پردازم!» اگر چه هر دو پی آن شدند که تنها راه رهایی ایران در واژگونی نظام «استبداد فقها» است. این زن سراپا مهرورز، ناآرام به تلاش برای جمع‌آوری پول و تدارک امکان به درمان و یاری رسانیدن به جوانان آسیب دیده و زخمی شده در روزهای خیزش، می‌پرداخت. پروانه را نیروی گسترده‌ای از خانواده‌های زندانیان دوران گوناگون و خود زندانیان هم، چه به نام و چه از نزدیک و با دیدن او، می‌شناختند.

داریوش نیز چهره‌ای به تمام آشنا برای زندانیان بود و بسیاری از زندانیان را می‌شناسم که داریوش را می‌ستودند - در پیوند با استواری اش در برابر زندانبانان و دشمن - حتی آنانی که سخت با دیدگاه های او، دانسته و نادانسته مخالفت می‌ورزیدند. از این رو، عده‌ای چشم‌گیر از چپ ناوابسته که در سازمانی جای نگرفته بودند، آمادگی از خودشان نشان می‌دادند تا با او همکاری کنند که از جمله اند آنانی که از اروپا و آمریکا بازگشته بودند. با دریغ و درد، بسیار بازدارندگی‌هایی در آن گاه تاریخی، در ایران پس از قیام 22 بهمن، وجود داشت که سد ساز این همکاری‌های بایسته گردید!

روزهایی پس از قیام، رهبران سوسیالیست‌های اروپا، کریسکی (اتریش) - پالمه (سوئد) و گون زالس (اسپانیا) به ایران آمدند و داریوش یکی از چند نفری بود که با او دیدار و نشست برقرار کردند و نیز، در مرتبه دوم جراحی چشم، که داریوش به اسپانیا رفته بود، از سوی ولی برانت (آلمان غربی) از او دعوت شد و در بن (آلمان) نشست‌هایی با ویلی برانت، نمایندگان پارلمان، و دیگر رهبران حزب

سوسیال دموکراسی آلمان برقرار گردید و دیدار و گفت و شنودی رخ داد، به شناسایی دیدگاه‌ها و گرایش‌های اجتماعی - سیاسی یکدیگر، و ویلی برانت، نسخه‌ای از کتاب خود را به داریوش به یادگار می‌دهد! داریوش در چند بار آمدنش به اروپا، در پخش اخبار و رویدادهای ایران در پی تماس‌های بی‌گسست، همگان را آگاه می‌کرد، از جمله، قتل کاظم سامی - احمد میرعلایی و ... نیز دفاع همه جانبه اش از سعیدی سیرجانی، امیرانتظام و ...، نباید فراموش کرد! او در آخرین سفر که برای جراحی آمده بود، از تمام امکاناتش سود جست تا مورد امیرانتظام را به پارلمان آلمان و اروپا برسد. به ویژه از طریق نمایندگان سوسیال دموکراسی آلمان (S.P.D) و در این امر موفق بود.

پروانه نیز، همچون همگون خود، چه در مورد قتل کاظم سامی، سعید سیرجانی، احمد میرعلایی و ...، کوشنده بود و همراه با دیگر هموندان، در بخش گزارش‌های خبری، و خبرسانی می‌کوشید و از نادر کسانی بود که علیرغم سایه گسترده ترس در همه آیی‌های برپا داشته، به ویژه برای کاظم سامی پاس می‌داشت، زندگی سرافراز آنان را.

نیز، پروانه و داریوش، و به یقین با یاری دیگران، در پخش اخبار کشتار جمعی سال 1367 در زندان، تلاش گسترده داشتند و نگارنده اولین بار، از داریوش شنید و پی برد به چگونگی این جنایت هولناک و این که به دستور و به دست چه کسانی از وابستگان به این نظام خون ریز انجام شد، زمانی که برای جراحی اولین چشمش، به اسپانیا آمده بود!

بسیار است سخن، از به یاد مانده و دیده و شنیده‌هایی که روشن ساز فروزه های این جان باختگان مردم سالاری شود، که بی گسست و در تداومی، یکی پنجاه ساله و دیگری چهل و پنج ساله، کوشش داشتند در ایران برپایی آن را، که با دریغ نمی‌توان به همه آنها پرداخت. نگارنده، با شناخت همه جانبه‌ای که از آندو گوهر راه مردم سالاری و برآورده سازی خواسته‌های اجتماعی - تاریخی ایرانیان، یعنی توأمان «ملی مردمی»، دارد، یادآور می‌شود که تحقق پذیری این دیدگاه روشن در ایران زمین، شاد ساز آنان خواهد بود. آنان با آگاهی و با چشمی روشن چنین راه پرخطری را آغاز و دنبال داشتند و چنین سرنوشتی را برای خود رغم زدند!

بی‌گونه و شک و گمانی، آنان در ستیغ قله پیروزی نشستند و بلندترین فرازی ممکن از دست‌آوردی را بدست آوردند و جان باختگی و به خون نشینی‌شان، فراز حافظ را یادآور است که «فراز قله خورشید، تکیه گاه آن دو باشد.

من نیستن برای شما باور نمی‌کنم
پیروز ملت ایران و دیگر ملت‌های زیر ستم

پاریس، 14 دی ماه 1377

زندگی نامه پروانه و داریوش فروهر
آری؛ آن زن، شیرزن
آنکه هرگز نبودش مرد در ناورد
آری اکنون آن عماد مردم و امید ایرانشهر
شیرمرد عرصه ناورد
آنکه بر رخشش، تو گفتی، کوه بر کوه
است، در میدان
بیشه ای، شیر است. در جوشن
آری؛ اکنون آن زبردستان شیراوژن
در تک تاریک چاه ژرف پهناور
چه سر مهر پر از خنجر
چاه غدر ناجوانمردان
چاه پستان چاه بی دردان
خفته اند آرام چشم بر ایران

در شامگاه روز شنبه 30 آبان ماه 1377، دو پیکر پاک پروانه و داریوش فروهر، دلاورترین سربازان نهضت ملی و رشیدترین فرزندان مصدق، بخون نشانیده شدند، و داغی بزرگ بر دل مهر به ایران بستگان نهادند.

تاریخ شمار زندگی افتخارآمیز آن دو مبارز شیردل چنین است:
داریوش فروهر در هفتم دی ماه 1307 در خانواده ای دلبسته به مهر مین، در اصفهان بدنیا آمد. و پروانه اسکندری (فروهر) در 29 اسفند ماه 1317 در خانواده ای آزادیخواه، با پیشینه ای مبارزاتی در جنبش مشروطیت، زاده شد.

پدر داریوش از افسران ملی ارتش بود که مقارن جنگ دوم جهانی، بدستور انگلیسی‌ها، به اردوگاه اسیران جنگی اراک اعزام شد. سال‌هایی که ایران در اشغال نظامی بود، دوران آشنایی داریوش با دیدگاه‌های مصدق بود. در آن سال‌ها که در «دبیرستان ایرانشهر» تهران به مبارزه سیاسی روی آورد و با شورآفرینی‌های نوجوانی، در شانزده سالگی، همدوش با جوانان دانش آموز و دانشجو، به مبارزه با اشغالگران بیگانه و تجزیه‌طلبان آذربایجان و کردستان پرداخت. در این سال‌ها، پروانه کودکی دبستانی بود، در دبستان «مهر ایران» درس می‌خواند و ذرات مهر ایران، بر دلش می‌نشست.

در سال 1327، داریوش فروهر به دانشکده حقوق راه یافت و به گروه سیاسی پان ایرانیست روی آورد.

سال بعد، پس از آشنایی بیشتر با مصدق و دیدگاه او، یاری رسانی به جنبش ملی و پیشبرد آرمان‌های جبهه ملی را پیشه سیاسی ساخت و در انتخابات دوره 16، در راه پیروزی مصدق و هم پیمانانش، به مبارزه پرداخت.

سال 1329، سال انتخاب داریوش به نمایندگی دانشجویان دانشگاه تهران بود. در این سال بود که داریوش برای اولین بار زندانی شد و به مناسبت ملی شدن صنعت نفت در میدان بهارستان سخنرانی پرشوری ایراد کرد. سال 1329 سالی است که در 29 اسفند ماه آن صنعت نفت ایران ملی شد. در روزی که زادروز پروانه است. پروانه‌ای که 12 ساله بود و شادی و شورآفرینی یکپارچه ملت، از هم گسیختگی زنجیر

استعمار و به غروب نشانی امپراتوری انگلیس را با روز تولدش یکجا جشن می‌گرفت.

در سال 1330، داریوش فروهر همراه با بسیاری از هموندان حزب، از حزب پان ایرانیست جدا شد و حزب ملت ایران بر پایه پان ایرانیست را بنیاد نهاد. حزبی که به دبیری آن برگزیده شد و با تمام نیروی آن حزب به یاری رسانی به دولت ملی مصدق پرداخت.

سال 1331، سال سفر دکتر مصدق به لاهه و سال خلع ید از شرکت نفت انگلیس و سال هنگامه آفرینی‌های داریوش در حمایت از مصدق و مبارزه پیگیر و سرسختانه او با شاه و نیروهای انتظامی زیر فرمان او شد. در این سال او باری دیگر دستگیر و زندانی شد.

در خیزش سی ام تیرماه فروهر و یارانش میدان بهارستان را به آوردگاه بهارستان بدل ساختند و به حمایت از مصدق حماسه آفرینی‌ها کردند.

در سال 1332، در جریان همه پرسی 12 مرداد، در روز 25 مرداد و روزهای پس از آن، داریوش پیشاپیش مبارزان برای بزیر کشیدن مجسمه های شاه در حرکت بود.

روز 28 مرداد 1332، روز کارزار و آتش و خون بود. روزی که داریوش سخت زخمی شد و یاران حزبی او را به بیمارستان نجمیه بردند و شب هنگام از آنجا فرارایش دادند. کودتا به وقوع پیوست. فروهر و یارانش، در پناهگاه، نبردی سازمان یافته را آغاز کردند و در اول شهریورماه «ستاد پنهانی حزب ملت ایران» اعلامیه خود را علیه کودتاجیان، پخش کرد. زیر آن، نام داریوش فروهر بود.

این اعلامیه و پخش تراکت هایی که «باید در مرکز ماند و جنگید» با امضای داریوش فروهر پخش شد. فرماندار نظامی اعلامیه ای صادر کرد و در آن، برای دستگیری زنده و یا تحویل مرده فروهر جایزه ای معین نمود.

در نیمه شب دهم دیمه فروهر را در خواب دستگیر و به بازداشتگاه فرمانداری نظامی اعزام کردند. فرمانداری نظامی، طی اعلامیه‌های شماره 20 و 21 خود، دستگیری او را اعلام کرد. در این ایام، پروانه 15 ساله به مبارزه سیاسی روی می آورد.

در سال 1333 داریوش فروهر از زندان فرمانداری نظامی به جزیره قشم تبعید شد. در تبعید نیز از پای نشست و طرح «اتحاد- انقلاب- انتقام» را برای حزب و «نهضت مقاومت ملی» فرستاد. او هنگام امضای قرارداد «امینی پیچ»، با نافرمانی، از تبعید به تهران آمد و مسئولیت تشکیلات «نهضت مقاومت ملی» را بر عهده گرفت و در افشاگری قرارداد کنسرسیوم کوشید. در یکی از تظاهرات موضعی دستگیر و به همراه تنی چند از یاران خود به زندان افتاد.

در سال 1335 از زندان آزاد شد و پس از آزادی به افشاگری «پیمان بغداد» پرداخت و قلابی بودن انتخابات دوره نوزدهم را آشکار ساخت. بدنبال آن، دوباره دستگیر و زندانی شد.

در سال 1336، داریوش به تدارک تظاهراتی در حمایت از مصر و مخالفت با تجاوز انگلیس، فرانسه و اسرائیل در پی ملی شدن کانال سوئز پرداخت.

در سال 1337، دوره دوم «آرمان ملت» ارگان حزب ملت ایران را با شعار «جنگ علیه ستم توقف ناپذیر است» و «مردان راستین میدان جهاد آشتی ناپذیرند»، به گونه‌ای پنهانی، منتشر ساخت. در این سال ها پروانه در انجمن «آناهیتا» که حیدر رقابی «هاله» (سراینده شعر

مرا ببوس)، به پشتیبانی حزب ملت ایران، تأسیس کرده بود، سرگرم فعالیت های سیاسی - فرهنگی و سرودن سروده های پرشور میهنی بود. در این انجمن، فرزانه‌گانی چون پورداود به سروده های او روی آور بودند. در همین انجمن او با داریوش فروهر آشنا شد و این آشنایی بعدها به پیوندگی همیشگی انجامید.

در سال 1338، داریوش فروهر پس از دوره آزادی کوتاهی، مجدداً در هشتم خرداد ماه، بازداشت و در زندان دژبان، در سلولی زیر شیروانی که لوله‌های بخار از آن می گذشت، در شرایط گرمای مرگ زایی زندانی شد.

در سال 1339، پس از آنکه 18 ماه در آن زندان همه شکنجه را گذرانده و از مقاومت سرسختانه او هیچ کاسته نشده بود، ارتشبد هدایت در زندان به دیدار او رفت و از جانب شاه به او پیشنهاد کرد ایران را برای همیشه ترک گوید. فروهر در پاسخ گفت: «زندان را به آزادی دور از وطن ترجیح می‌دهم.»

در 30 تیرماه 1339، جبهه ملی دوم شکل گرفت و داریوش غیاباً به عضویت شورا برگزیده شد. دوستان فروهر، با چاپ و پخش تراکت‌ها، آزادی او را خواستار شدند. او آزاد گشت. دو ماه پس از آزادی، بهنگام انتخابات مجلس شورای ملی، در حالیکه فروهر از جانب جبهه ملی نامزد شده بود، مجدداً بازداشت شد.

در سال 1339، پروانه که پای به پهنه دانشگاه نهاده بود و یخ شکن سال‌های سرد می‌شد، در روز 16 آذر به سازمان دهی تظاهرات دانشجویی پرداخت. در جو سرد و خاموش سال‌های پس از کودتا، او شجاعانه فریاد سر داد و از همگان خواست تا به یاد و خاطره شهدای 16 آذر، یک دقیقه سکوت کنند. در پی سکوت، پروانه با سروده «سوگند» خود، در همه، شور مبارزه برانگیخت و دل‌ها را به شوق آورد. این فرازها «به پیر دیر و یار مهربانش، به خون خفته شهید جاودانش»، از آن سروده است.

در 25 فروردین ماه 1340، داریوش از زندان آزاد گشت. در سوم اردیبهشت ماه همان سال، پروانه و داریوش با یکدیگر پیوند زندگی یگانه‌ای را بستند. مهر پروانه شاهنامه فردوسی شد، پیشکش شده زنده یاد غلامحسین صدیقی و آذین آن آئین، پرچم ایران بود و شمعی روشن که به حضور یاران حزبی و رهبران جبهه ملی و نزدیکانشان، گرمی بخش بود.

دیری از اینم ازدواج نپایید که داریوش فروهر، در شامگاه 29 تیر ماه 1340 همراه شخصیت‌های دیگر ملی، بر مزار جان باختگان 30 تیر، حضور یافت. در پی آن، دستگیر و زندانی شد. پروانه در جنبش آموزگاران، سخت کوش بود. در این جنبش، دکتر خانعلی در 12 اردیبهشت 1340 جان باخت.

در رخداد شوم اول بهمن، پروانه آشکارا و داریوش پنهانی به مبارزه ادامه دادند و برای آزادی دوستان حزبی و جبهه ملی کوشیدند و به نتیجه نیز رسیدند.

در سال 1341، نخستین کنگره جبهه ملی بر پا شد و پروانه فروهر همراه زنده یاد هما دارابی به عنوان نماینده زنان به کنگره راه یافتند و به همراه داریوش فروهر و نمایندگان دانشجویان و پاره ای از بازاریان، تشکیل اقلیتی را دادند که بیانگر دیدگاه مصدق بود. پروانه، داریوش و دیگر یاران، به برپایی نمایش‌های خیابانی جهت افشای نیرنگ «انقلاب سفید» و همه پرسی قلبی شاه روی آوردند که به

دستگیری داریوش در اسفندماه 1341 انجامید. او تا شهریورماه 1342 در زندان بود.

همگاه با کشتار 15 خرداد، داریوش فروهر به‌مراه جمعی دیگر از رهبران جبهه ملی، در زندان به تهیه اعلامیه‌ای جهت محکوم کردن آن کشتار و استبداد شاهی و دستگیری و تبعید آیت‌الله خمینی، مبادرت ورزیدند.

در سال 1342، در پی ارسال نامه‌های متعددی از سوی نمایندگان دانشجویان و شخصیت‌های ملی به دکتر مصدق، با الهام از رهنمودهای او، جبهه ملی سوم تشکیل شد. از جمله نامه‌های ارسالی، نامه‌هایی از پروانه و داریوش فروهر بود. مصدق در یکی از پاسخ‌هایش به پروانه، مبارزات آن دو را ستوده و یادآور شده بود که «خداوند خوب در و تخته را به هم انداخته است.»

در سال 1343، داریوش فروهر همراه با یارانی که جبهه ملی سوم را بپا داشته بودند، دستگیر شد و سپس در رابطه با ارسال نامه‌ای به اوتانت، اعلامیه‌ها و پیام دانشجوی محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد. در تمام این مدت پروانه بار اداره خانه، مدرسه، حزب و جبهه ملی سوم را به دوش می‌کشید.

به هنگام مرگ دکتر مصدق در 14 اسفند 1345، داریوش فروهر که چند ماهی از آزادیش می‌گذشت، به‌مراه پروانه فروهر و چندتن دیگر از فرزندان مصدق، پیکر او را تا احمدآباد تشییع کردند و در آیین خاکسپاری او شرکت جستند. سپس با انتشار اعلامیه‌هایی، مردم را به شرکت در مراسم چهلمین روز درگذشت آن «پیر» فراخواندند.

سال 1349، سال فروش مجرین است و داریوش و پروانه فروهر و دیگر یاران حزبی، این دسیسه استعماری را با ترکت و اعلامیه‌هایی برملا ساختند.

داریوش فروهر، به جرم وطن‌خواهی، در هفدهم فروردین ماه بازداشت شد و سه سال در زندان بسر برد. به‌نگام بازداشت، پروانه فروهر به‌مراه دو فرزند خردسالش پرستو و آرش، با سر دادن سروده «ای ایران» وی را تا دم در همراهی کردند. خواندن سرود اثری ژرف بر روی مأموران امنیتی نهاد.

در فاصله سال‌های 1352 تا 1355، داریوش فروهر آزاد بود و با پرداختن به وکالت دادگستری، به بی‌سر و سامانی‌های مالی خود تا اندازه‌ای سامان می‌داد.

در سال 1356، داریوش فروهر به همراه بختیار و سنجابی، طی نامه سرگشاده‌ای به شاه، زشت‌کاری‌های رژیم را یادآور شدند و به تنگناهای اجتماعی - سیاسی اشاره کردند. در همین سال، در جوّ ترس و اختناق، داریوش فروهر در مجلس ختمی که بازاریان به مناسبت مرگ مصطفی خمینی برپا کرده بودند، با ایراد سخنرانی دل‌ورانه‌ای دیوار ترس را فرو ریخت و جوّ ساکت و خاموش جامعه را در هم شکست. در عید قربان این سال، در کاروانسرا سنگی، در باغ گلزار، آئینی برپا می‌سازد. کماندوهای گارد سلطنتی به آن یورش می‌برند. در این یورش، به او، از ناحیه سر، آسیب سختی می‌رسد چنانکه در بیمارستان بستری می‌شود.

داریوش فروهر با دیگر یاران نهضت ملی به برپایی «اتحاد نیروهای ملی» روی آورد و پروانه و دیگر یاران او به چاپ و پخش بی‌گسست خبرنامه روی آوردند. پروانه فروهر سپس به انتشار «اتحاد بزرگ»، «جبهه» و «آرمان ملت» پرداخت و مقام سردبیری آن ارگان‌ها

را داشت. این نشریه تا مدتی پس از دست آوردهای خیزش‌های 22 بهمن همچنان به انتشار خود ادامه می‌داد.

سال 1357، سال ویرانی خانه آنان بود. در هفتم اردیبهشت ماه، خانه آنان که خانه‌ای اجاره‌ای در طبقه دوم، با بمبگذاری گماشتگان امنیتی ویران شد، و زن سالمند صاحب خانه، در طبقه همکف سخته کرد و جان سپرد. مدت 8 ماه، پروانه و داریوش فروهر و فرزندان‌شان خانه بدوش بودند ولی با این وجود دمی از مبارزه برای در هم شکستن استبداد چیره بر ایران دست برنداشتند. در همین سال، داریوش فروهر به‌مراه سنجابی، در نشستی با جمعی از روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی شرکت کرد. دستگیر و روانه زندان شد.

در روز 26 دیماه، روز فرار شاه، فروهر جهت دیدار با آیت‌الله خمینی به پاریس رفت و پس از 18 روز با هواپیمای حامل خمینی به ایران بازگشت و در دولت موقت، وزارت کار را بر عهده گرفت. ایجاد صندوق وام کارگری، برقراری بیمه بیکاری، تعیین تعطیلات کارگری و کارمندی، تعیین حداقل دستمزد که به سه برابر افزایش یافت، از اقدامات او در دفاع از حقوق کارگری در آن مدت کوتاه بود. داریوش فروهر همچنین عهده دار به سازمان آوردن وضع کردستان گشت که از همان آغاز کار با سنگ اندازی چند جانبه‌ای روبرو شد. علیرغم همه کوشش‌های او، آن اقدام بزرگ ملی راه مجایی نبرد.

با استقرار استبداد اسلامی، داریوش فروهر تحت پیگرد قرار گرفت و پنهان و سپس دستگیر شد و مدت 5 ماه زندانی شد و بنا بر گفته‌های لاجوردی و ری شهری، در شب نوروز، در پاسخ به پرسش خمینی، «تمام کارهای ممکن بر روی او صورت گرفته ولی هیچ چیز از زبان او بیرون نیامد.» خمینی نیز پاسخ داد که «فکر می‌کنم چیزی هم نتوانید از او بدست آورید.» این 5 ماه زندان، همانطور که خود بارها گفته است، به مراتب از 15 سال زندانی شاه سخت‌تر و جانگدازتر بوده است. گاه به طنز می‌گفت: زندان یعنی این 5 ماه! با اینهمه، زندان استبداد اسلامی نیز نتوانست فروهر را از عزم راسخ باز دارد. او بارها در گفتگوهای رادیویی‌اش شکنجه‌های ددمنشانه رژیم و خونریزی‌های وحشیانه دست اندرکاران «نظام ولایت فقیه» را برملا ساخت. پروانه، و او، همواره تباہکاری‌ها، جنایت‌ها، خیانت‌ها و خون‌ریزی‌های «رژم فقها» را بازگو کردند و از طریق انتشار اعلامیه‌ها و گفت و شنوهای رادیویی، مردم ایران را به مبارزه و مقاومت فراخواندند و عاقبت به ضرب دشنه این نظام خون‌ریز از پای در آمدند.

این دو دلاور راهی برگزیدند که مرگی آگاهانه را به‌مراه داشت. سروده بانوی ایران زمین، پروانه فروهر، وصف حال خود و همگون خود را، در سال‌های پیش، اینگونه بیان می‌دارد:

«اگر از سینه هامان خون بریزد
به نامردی به جهانمان ستیزند
به راه دوستان هستیم هستیم
که نامردیم اگر پیمان گسستیم»

و بدینگونه سروده سروده فتانه اسکندری خواهر پروانه، روشن و بی‌ابهام، بیانگر حال کنونی ایران زمین است:
«آه از چه بی‌تاج چنین؟
انگار سرو کاشمر

در لحظه افتادن است
انگار داس یک عرب
اندام بابک می زند
وای از تبر! واز تبر!
آه از چه بی تاج چنین؟»

کنون و در پایان، رشته سخن را به سروده اخوان گره می‌زنم. در وصف
این بر سریر قدرت نشستگان سروده است:
«ای درختان عقیم ریشه تان
در خاکه های هرزگی مستور
یک جوانه ارجمند از هیچ جاتان
رست نتواند
ای گروهی برگ چرکین تار چرکین بود
یادگار خشکسالیهای گردآلود،
هیچ بارانی شما را شست نتواند!